مجلس اوّل: امیرالمؤمنین علیه السّلام، مصداق صراط مستقیم

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ

بسم اللَه الرّحمن الرّحیم‌

الحمدُ للّه بارئِ الخلائقِ أجمعین باعث الأنبیاءِ و المُرسَلین

و الصّلاةُ و السّلامُ علیٰ أشرَفِ السُفَراءِ المُکَرَّمینَ

أفضلِ الأنبیاءِ و المرسلینَ حبیبِ إله العالمینَ

أبی‌القاسم محمّدٍ و علیٰ آلِه الطَیِّبین الطاهرین

و لَعنَةُ اللَه عَلیٰ أعدائِهِم أجمَعینَ مِن الآن إلیٰ یوم الدّین

## معنای تقرّب

 ... او فانی در ذات مقدّس پروردگار و اسماء و صفات او می‌شود؛[[1]](#footnote-1) و همین است معنی لقاءِ پروردگار که خدای علیّ ‌أعلیٰ مؤمنین را به آن بشارت داده است. بنابراین، عباداتی که انسان انجام می‌‌دهد و می‌‌گوید: من این عبادت را به داعیِ قُربت (یعنی برای نزدیک شدن به خدا) بجا می‌‌آورم، معنایش این نیست که انسان راهی را طی کند و به خدا برسد؛ معناش این‌ است که این عبادت را انجام می‌‌دهم، این عبادت روح مرا صفا می‌‌دهد و نفس مرا آرام می‌‌کند، و آرامش نفس و صفای روح، مقدّمۀ طلوع تجلّیات صفات جمال خدا در نَفس، و ادراک مؤمن نسبت به پروردگار خود است؛ این معنای لقاء خدا است. و طریق به‌سوی خدا، از راه نفس است، و تکامل نفس هم به‌واسطۀ مجاهدات و عبادات و اعمالی که قرآن و پیغمبر و ائمّه به طریق احسن و اکمل برای ما بیان فرمودند می‌باشد. غایةالأمر همین‌طوری که ما می‌‌بینیم افعال مردم با یکدیگر تفاوت دارد، همین‌طور صفات مردم با هم تفاوت دارد؛ و همین‌طوری که ذکر کردیم، اختلاف افعال مردم ناشی از اختلاف صفات آنهاست؛ اختلاف صفات، ناشی از اختلاف ملکات است. لذا این اختلاف پیدا شده است؛ بعضی دوست دارند نماز بخوانند، بعضی دوست دارند نخوانند؛ بعضی دوست دارند روزه بگیرند، بعضی دوست دارند روزه بخورند؛ بعضی دوست دارند عفّت به خرج بدهند؛ بعضی دوست دارند بی‌حیائی به خرج بدهند؛ بعضی دوست دارند دست به مال حرام دراز نکنند و بعضی دوست دارند بکنند؛ بعضی دوست دارند ایمان بیاورند و بعضی دوست دارند نیاورند. این اختلاف صفات و ملکاتی که در بین مردم است، می‌‌بینیم که عالم را مختلف جلوه می‌‌دهد و هر فرد با فرد دیگر در این خصوصیّات متفاوت است.

## حرکت تمام بشر به‌سوی خدا، چه از روی معرفت و چه از روی قهر و غضب الهی

 اینها همه دارند با این صفاتشان به‌سوی خدا می‌‌روند، ولیکن حرکت به‌سوی خدا تفاوت دارد. تمام بشر دارد به‌سوی خدا حرکت می‌‌کند، ولی فرق است بین آن کسی که به‌سوی خدا می‌‌رود و به مقام معرفت می‌‌رسد و در تحت تجلّیات صفات جمال واقع می‌‌شود، با آن کسی را که از روی قهر و غضب و در تحت تجلّیات صفات جلال و غضب و طلوع مقام قهر و عظمت، به‌سوی خدا می‌‌برند؛ همۀ اینها ادراک خدا کرده‌اند و در روز قیامت بر هیچ‌کس مطلب مخفی نمی‌ماند، ولی بین مؤمنین که به مقام معرفت حقیقی می‌‌رسند و ملتذّ به لذّت مناجات پروردگار و لقاءِ خدا هستند و بین کافرین و مشرکین که در تحت صفات قهر پروردگار هستند، تفاوت بسیار است.

 این راهی را که مردمِ مختلف طی می‌‌کنند به‌واسطۀ غرائز و ملکات خود طی می‌‌کنند، و ملکات هم مختلف است؛ باید همۀ افراد بشر را به یک میزان تربیت کرد که غرائزشان را اصلاح کنند، صفاتشان را اصلاح کنند، ملکاتشان را اصلاح کنند، آن غلّ و غشّ را بیرون بکشند، نقاط ضعف را در خود ترمیم کنند، بدبینی و حسد و بخل و کبر و استکبار را از خود دور بریزند، شهوت و غضب را در حدّ معیّنی که مطلوب است نگاه دارند و از تجاوز و زیاده‌روی خودداری کنند، این می‌‌شود صراط مستقیم؛ یعنی آن راهی که انسان را به خدا می‌‌رساند ولی خیلی آن راه، راه نزدیکی است.

## لزوم پیمودن صراط مستقیم و نزدیک‌ترین راه به سمت خدا

 ممکن است انسان از نقطه‌ای به نقطۀ دیگر به‌واسطۀ پیمودن راه‌های مختلف برسد. مثلاً اگر کسی از اینجا بخواهد برود دروازه‌دولت، یک راه این است که از در مسجد مستقیم می‌‌رود بالا؛ یک راه این است که از خیابان دست چپ، کوشک، از آن خیابان می‌‌پیچد و از لاله‌زار می‌‌رود بالا و می‌‌آید دروازه‌دولت؛ یک راه اینکه از کوشک می‌‌رود در فردوسی و بعد می‌‌رود بالا و بعد می‌‌آید؛ یک راه اینکه می‌‌رود خیابان هدایت و بعد می‌‌رود پیچ‌شمیران و می‌‌آید دروازه‌دولت؛ یک راه این است که می‌‌رود چهار راه دروازه‌شمیران و بعد می‌‌رود از راه عشرت‌آباد می‌‌آید دروازه‌دولت؛ اینها همه به دروازه‌دولت رسیدند؛ یک راه هم این است که می‌‌رود طرف پایین، چهار راه مخبرالدّوله بعد می‌‌پیچد دَمِ مجلس از آن طرف می‌‌آید دروازه‌دولت؛ اینها همه به دروازه دولت رسیدند یا نه؟! و بیش از این ما می‌‌توانیم راه‌های مختلفی فرض کنیم؛ ولی راه مستقیم به دروازه‌دولت یک راه است و بس، و آن أقصر فاصلۀ بین دو نقطه است. وقتی رفتیم درِ مسجد اینجا مبدأ حرکت ماست و منتهای حرکت ما هم دروازه‌دولت، کوتاه‌ترین راه، این راه مستقیم است و این راه، راهی است که انسان باید طی کند؛ والاّ هر کس به هر فعلی مشغول باشد، شبانه‌روز او را در چرخ زمان می‌‌گرداند و سیر ماه و خورشید، عمر او را به پایان می‌‌رساند و در این دنیا به‌واسطۀ حرکتِ در صفات و غرائز، به نقطه مرگ می‌‌رسد و تجلّیات عالم غیب بر او افاضه می‌‌شود و صُوَر برزخی را می‌‌بیند و بالأخره باید به قیامت برود. ولی فرق است بین آن کسی که در صراط مستقیم می‌‌رود و آن کسی که از آن زوایای خیلی ‌خیلی منفرجه حرکت می‌‌کند، او هم به دروازه‌دولت می‌‌رسد، ولی کمرش شکسته، استخوانش خُرد شده، سرمایه را از دست داده، در این راه‌های دور به گرسنگی و تشنگی و به هزار آفت مبتلا شده است، ولی سرمایه‌ها را در راه وصول، از دست نداده است. حالا می‌‌رود دروازه‌دولت، آنجا از او انتقام می‌‌کشند که چرا از صراط مستقیم حرکت نکردی؟! رسیده است، ولی به جلال و به قهر و غضب رسیده است، نه به جمال و لذّت و تنعّم! ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾[[2]](#footnote-2) یعنی: «خدایا ما را به یک راه راست هدایت کن!» أقصر فاصله‌ای که ما بتوانیم ذهن خود، فکر خود، نفس خود، افعال خود، سرّ خود را با آن تطبیق کنیم، آن الگو و برنامۀ زندگی ما باشد، به‌دنبال او حرکت کنیم به مقصد برسیم.

 افراد بشر که غرائزشان مختلف است، از میان این افراد یک فرد هست که از همه بهتر است، ما پیدا نمی‌کنیم؟! در بین جامعۀ خود ما می‌‌بینیم بعضی از افراد ذهنشان تاریک است، بعضی روشن، بعضی گذشت دارند، بعضی ندارند، افرادی که گذشت دارند، بعضی گذشتشان زیاد است، بعضی نه، ﴿وَلَا يَزَالُونَ مُخۡتَلِفِينَ﴾،[[3]](#footnote-3) «همۀ این مردم مختلف‌اند.» آن‌وقت در میان اینها یک افراد خوبی را ما انتخاب می‌‌کنیم که اینها گل سرسبد جامعه و اجتماع‌اند، از نقطۀ نظر پاکی روح و صافی فطرت و رشید بودن عقل و غلبه نمودن قوای منطق عقلی بر احساسات، آنها از همه ممتازند.

## امیرالمؤمنین علیه السّلام مصداق صراط مستقیم از هر جهت

 در میان جامعه‌ها‌ می‌‌گردیم باز یک افرادی را پیدا می‌‌کنیم نسبت به اینها ممتازند؛ در میان قرون اوّلین و آخرین می‌‌گردیم، بالأخره دو نفر به یک شکل پیدا نمی‌شوند، بالأخره یکی از آن دیگری عالی‌تر است، آن یگانه فردی که مِن جمیع‌الجِهات مِن‌البَد‎وِ إلیٰ‌الخَتم، تمام رفتار و عقاید و غرائز و صفات و ملکات و حتّی مژه‌زدن او روی حساب است، حتّی نفس‌کشیدن او روی حساب است، خوابش روی حساب است، بیداری‌اش روی حساب است، جنگش روی حساب است، صلحش روی حساب است، جهادش روی حساب است، حیاتش روی حساب است، مماتش روی حساب است، آن امیرالمؤمنین علیه السّلام است، ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾؛[[4]](#footnote-4) این الگو را خدا به دست ما داده و گفته است بگیر و عمل کن! امیرالمؤمنین آینۀ تمام نمای صفات پیغمبر است و حقیقت پیغمبر در امیرالمؤمنین درخشید. حالا اگر من بخواهم کیفیّت درخشش انوار پیغمبر را در امیرالمؤمنین برای شما بیان کنم، این خیلی به‌طول می‌‌انجامد؛ نه مجلس ما فعلاً اقتضاء دارد، نه وقت مجال می‌‌دهد! اجمالاً تمام غرائز و ملکات و آن صفاتی که در خاتم الأنبیاء و المرسلین و یگانه معلّم بشر است و به نصّ آیۀ قرآن، انبیاء در روز قیامت که در پیشگاه پروردگار حاضر می‌‌شوند، شهید و گَواه بر أعمالشان، پیغمبر ما است؛ امیرالمؤمنین علیه السّلام خلیفه و نائب اوست، یعنی پیغمبر او را به‌جای خود گذاشته و گفته است: یا علی، من می‌‌روم، تو جای منی! یک‌هم‌چنین نسبتی داده است؛ و این ولایت است. ولایت امر اعتباری نیست؛ خاصیّتی است در نفس که روی آن خاصیّت و براساس تکوین و به پیرو تکوین، پروردگار هم اعلان تکوین می‌‌کند.

 این صفات راه به‌سوی خداست، صفات امیرالمؤمنین خدا نماست؛ در امیرالمؤمنین شائبۀ خودپسندی نیست، چون خودی نمی‌بیند؛ مال‌دوست نیست، چون خودی نمی‌بیند که تعلّق مال را به خود بدهد؛ تمام افراد بشر را مانند دانه‌های شانه، یک‌ردیف و متّصل به مبدأ می‌‌بیند، همۀ عوالم و تمام موجودات را به این نظر نگاه می‌‌کند، و از این نقطۀ نظر بین مسلمان و کافر و یهودی و نصرانی فرق نمی‌گذارد.

 در ولایت آن حضرت شخص یهودی و نصرانی هم گرسنه نبود؛ آن حضرت به او می‌‌رساند. داستان حرکت حضرت و برداشتن انبان نان و خرما و قسمت کردن به فقرا و رفتن در آن خرابه و به یهودی کور دادن را که لابد شما شنیده‌اید. بعد از اینکه امیر‌المؤمنین از دار دنیا رفت و حسنین با برادران و اصحاب برمی‌‌گشتند و از آن خرابه عبور کردند و پیرمرد یهودی نابینا را دیدند، رفتند سراغش و دیدند که دارد از حال می‌‌رود. ـ : چه خبر است؟ ـ : «یک مردی بود که شب‌ها می‌‌آمد و پهلوی من می‌‌نشست و نان و خرما دهان من می‌‌گذاشت، سه روز است که نیامده و من دارم می‌‌میرم!» گفتند: «می‌‌دانی چه کسی بود؟!» گفت: «نه، هرچه من می‌‌گفتم، می‌‌گفت: ”من عبداللَه هستم، بنده خدا هستم!“ خودش را معرّفی نمی‌کرد.» گفتند: «او پدر ما امیرالمؤمنین است!»[[5]](#footnote-5)

 حالا امیرالمؤمنین به این یهودی که این کار را می‌‌کند به نظر خلقت دارد نگاه می‌‌کند؛ می‌‌گوید: این بندۀ خداست، مخلوق خداست و در بین این جمعیّتْ حق حیات دارد، خدا هم حیات او را در ذمّۀ اسلام محترم شمرده، انسان مال یهودی و مال نصرانی را که در ذمّۀ اسلام است نمی‌تواند ببرد، پس باید او هم از بیت‌المال مسلمین، یا از مال شخصی من استفاده کند و ارتزاق کند؛ و من که امام و ولیّ مسلمین هستم باید به او رسیدگی کنم، همین‌طوری که به سایر افراد مسلمان رسیدگی می‌‌کنم!

 این آن صراط مستقیم امیرالمؤمنین است که نفسش او را به این امر الزام و وادار می‌‌کند و دنبال این کار حرکت می‌‌کند. امیرالمؤمنین حاکم است، حاکم یعنی سلطان؛ آنها هم همه در قصرهای خود خوابیده‌اند و اطراف آنها را پاسبانان گرفته‌اند و به مجالس شراب و غنا و رقص و ... می‌‌گذرانند.

 مگر هارون‌الرشید شب‌ها تا به صبح از این مجالس نداشت؟! داستان شب‌نشینی‌های هارون و بزم هارون در کتب تواریخ معتبر ثبت است که بهترین دختران زیبا را از دنیا برای او می‌‌آوردند و بهترین زنان مُغَنّیه و مجالس سُکر تا صبح، شب‌ها می‌‌گذراند![[6]](#footnote-6) آن هم یک خلیفه است؛ یک خلیفۀ مؤمنین هم هست که شب که می‌‌شود نان و انبان به دوش می‌‌گیرد و نقاب می‌‌زند که کسی او را نشناسد، درِ خانۀ ایتام و بیوه‌زنان و مستمندان و چلاق‌ها و کورها می‌‌برد و قبل از اینکه صبح سپیده بدمد برمی‌‌گردد که کسی او را نشناسد! این هم یک‌قِسم کار است دیگر! آن هم دارای آن صفات است، این هم دارای این صفات است!

## لزوم پیروی از صراط مستقیم أمیرالمؤمنین

 حالا امیرالمؤمنین باید صفات خود را تبدیل به صفات او کند یا او باید خود را تبدیل کند؟! طبعاً او باید تبدیل کند؛ زیرا که طهارت و پاکی از مطالبی است که نفس انسان گواهی به حسن او می‌‌دهد؛ و قَذارت و پلیدی، نفس انسان گواهی به بدی او می‌‌دهد. همین‌طوری که می‌‌گوییم فلان‌کس زیباست و فلان‌کس زشت است؛ زشتی و زیبایی دو حکم نفس ما برای افراد است، حکم به خوبی و بدی هم همین‌طور است. پس عالَم باید خودش را با امیرالمؤمنین تطبیق کند، عبادتش را باید تطبیق کند، ایثارش را باید تطبیق کند، جهادش را باید تطبیق کند، امر به معروف و نهی از منکرش را باید تطبیق کند، صلۀ رحمش را باید تطبیق کند، عدالتش را باید تطبیق کند، قضاوت به حقّش را باید تطبیق کند، اسلام‌دوستی و فداکاری در راه پیغمبر خدا را باید با آن حضرت تطبیق کند؛ چون این صراط مستقیم است. بقیّه هم صراط هستند امّا صراط‌های شکسته؛ پُل‌اند، امّا پل‌هایی که واریز کرده[[7]](#footnote-7)، پلی است که از روی جهنّم می‌‌گذرد و مسافتش خیلی زیاد است، انسان بخواهد آن پل را طی کند و به مقصود برسد، پدرش درمی‌‌آید، آتش تمام اطراف او را می‌‌گیرد و زبانۀ آتشْ او را از پا درمی‌‌آورد.

## صراط امیرالمؤمنین، صراط نور محض

 امّا آن صراط مستقیم که این‌طرف و آن‌طرفِ صراط، گُل کاشته‌اند و در بین این راه بادها و نسیم‌های بهشتی از ناحیۀ مقدّسِ جمال پروردگار می‌‌وزد؛ و این صراط، نور محض است، تاریکی ندارد؛ طهارت محض است، قذارت ندارد؛ این صراط، سرما ندارد، گرما ندارد، ناراحتی ندارد؛ آن صراطِ امیرالمؤمنین است که امیرالمؤمنین را با هریک از افراد بشر قیاس کنید می‌‌بینیم که در درجۀ أعلیٰ واقع است. ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾؛ خدایا ما را در این راه بینداز، معنی ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾ این است.

 در تفسیر مجمع البیان و در کتاب تفسیر برهان و در تفسیر صافی در تفسیر این آیۀ شریفه، مضافاً که در مقدّمات تفسیر صافی راجع به صراط، روایاتی را از ائمّۀ اهل‌بیت نقل می‌‌کند که:

﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾ صِراطُ علیٍّ؛ صراط علی بن أبی‌طالب.[[8]](#footnote-8)

 بعد از پیغمبر، افکار و اهواء در میان افراد بشر مختلف بود، هرکس یک هوایی داشت؛ آن کسانی که طالب حق بودند آمدند در زیر پرچم امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین به اقصر فاصله حرکتشان داد به مقصد؛ چه قِسم حرکت داد؟ آنها را تربیت کرد که امروز دشمنان اسلام که می‌‌خواهند بگویند: «علی آدم سیاستمداری نبود!»، دیگر نمی‌دانند چه بگویند! می‌‌گویند: علی مانند عیسی بن مریم یک آدم ملکوتی بود و افرادی را هم که تربیت کرد، مثل حواریّین عیسی آدم‌های ملکوتی بودند، به جامعه ربط نداشتند؛ میثم تمّار، قیس بن سعد بن عُباده، مالک اشتر، محمّد بن ابی‌بکر، عمّار یاسر، عثمان بن مظعون که از یاران امیرالمؤمنین بود و از اصحاب پیغمبر، و نظائر اینها؛ اینها آدم‌های ملکوتی بودند اصلاً با این عالم ربط نداشتند! علی یک حساب خاصّی داشت!

## حیازت دو جنبۀ ملکوتی و بشری در امیرالمؤمنین علیه السّلام

 درست است علی آدم ملکوتی بود، ولی آدم ملکوتی که آمده بود روی زمین، از مادر متولّد شده بود، شیر مادر خورده بود، در کوچه‌های مکّه با بچّه‌های مکّه رفت و آمد و معاشرت داشت؛ امّا کار آنها را نمی‌کرد، بازی‌های آنها را نمی‌کرد، از زمان طفولیّت می‌‌گفت: این کارها بازی است، انسان نباید بازی بکند.[[9]](#footnote-9) به سنّ ده سالگی رسید، این بچّه به پیغمبر اکرم ایمان آورد،[[10]](#footnote-10) در آن‌وقتی که پیرمردها ایمان نیاوردند. ابولهب عموی پیغمبر است، مرد محترم در میان مکّه، اوّل‌دشمن پیغمبر، اوّل‌دشمن خون‌خوار پیغمبر. عبّاس عموی پیغمبر است، سیزده سال پیغمبر در مکّه فریاد می‌‌زد: «قولوا لا إلَهَ‌ إلّا اللَه!»[[11]](#footnote-11) ایمان نمی‌آورد؛ بعد که پیغمبر به مدینه هجرت می‌‌کنند، در جنگ بدر به لشکریان کمک می‌‌کند و اسیر می‌‌شود و بعد ایمان می‌‌آورد.[[12]](#footnote-12) بین این بچّه و بین آنها چقدر فاصله است؟! این دارد نشان می‌‌دهد که من بچّه هستم امّا با وجود بچّه بودن من، از مردها و پیرمردها و بزرگان و عقلای بشر، صراطم بهتر و راهم بهتر و مستقیم‌تر است! همۀ کارهای امیرالمؤمنین برای افراد بشر حجّت است!

 اجمالاً انسان باید امیرالمؤمنین را امام خود قرار بدهد. امام یعنی پیشوا؛ امام جماعت یعنی چه؟ یعنی کسی که جلو می‌‌ایستد و مردم پشت سر او؛ هرکاری او می‌‌کند مردم می‌‌کنند. معنی امام این نیست؟! امّا اگر یک جماعتی تشکیل بشود، امام هر کاری می‌کند مردم نکنند؛ امام می‌‌رود به رکوع، مردم سر بردارند از رکوع، امام می‌‌رود به سجده، مردم بایستند، امام می‌‌ایستد، مردم سجده کنند؛ این امامت درست است؟! امام حمد می‌‌خواند آنها ذکر رکوع می‌‌گویند، امام ذکر رکوع می‌‌گوید آنها سورۀ بقره شروع می‌‌کنند؛ اینکه دیگر جماعت نمی‌شود، امام و مأموم از بین می‌‌رود!

 امیرالمؤمنین فرمود: «من امام شما هستم!» پیغمبر فرمود: «علی امام شماست!» یعنی بگیرید جلوی خودتان، تماشا کنید، این الگوی شماست، اعمال خود را روی اعمال او بگذارید، عبادت خود را به این صراط مستقیم نزدیک کنید؛ هرچه بیایید بهتر نتیجه می‌‌گیرید! جهاد خود را، امر به معروف خود را، نهی از منکر خود را، صدق خود را، تلاوت قرآن خود را، صلۀ رحم خود را، دوستی به پیغمبر خود را، در تمام مراحل هر کاری می‌‌خواهید بکنید ببینید اوّل علی چه‌قِسم کرد شما هم آن‌قِسم بکنید! اگر [این کار را] بکنید می‌‌افتید در راه، خدا دعای شما را که می‌‌فرماید: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾، آن‌وقت قبول کرده، می‌‌افتید در جادّه؛ جادّه، جادّۀ علی است! در دنیا خیلی جادّه هست، جادّۀ عمر هست، جادّۀ ابوبکر هست، جادّۀ عثمان هست، جادّۀ معاویه هست، جادّۀ ابوسفیان هست، ابوجهل هست، جادّۀ عُتبه و شیبه هست که داستانش را شنیدید، اینها همه جادّه دارند و هر کسی برای خودش در جادّه دارد حرکت می‌‌کند؛ امّا آن جادّه‌ها خوب نیست، آن جادّه‌ها کج است، خاکْ زیاد دارد، عقرب و مارْ زیاد دارد، هوا در آن جادّه‌ها گرم است، انسان می‌‌خواهد در آن هوای گرم حرکت کند، چهار قدم حرکت کند گرد و خاک می‌‌آید انسان را خفه می‌‌کند، مار از این‌طرف می‌‌زند، عقرب از آن‌طرف می‌‌زند، پای انسان می‌‌افتد در چاله، تا می‌‌آید انسان خود را از داخل این چاله دربیاورد، داخل یک چالۀ دیگری می‌‌افتد، گره روی گره، بدبختی روی بدبختی، تا زمان مرگ.

## راه امیرالمؤمنین، راه بهشت

 امّا جادّۀ علی این‌طور نیست! جادّۀ راه استوار است، انسان که می‌‌افتد روی جادّه، دیگر نمی‌خواهد خودش حرکت کند، از آن نسیم‌های بهشتی پشت انسان می‌‌وزد و انسان با کیف در این جادّه‌ حرکت می‌‌کند! جادّۀ بهشت است دیگر، جادّۀ بهشت!

## راه بهشت آسان نیست!

 درست است، پیمودن این جادّه احتیاج به صبر و تحمّل و از خود گذشتگی دارد؛ همین‌طور است! «إنّ الجَنَّة مَحفوفَةٌ بِالمَکارِه!»[[13]](#footnote-13) راه بهشت آسان نیست، راه علی است! علی در دوران زندگی، شخص آسایش‌طلبی نبود، شخص عیش‌ران و سورچرانی نبود، طریق سورچرانی را می‌‌دانست، بهتر از همه می‌‌دانست. شما باور کنید که امیرالمؤمنین که امام بشر است، تمام این راه‌ها را از آن شخص مُترَفین بهتر می‌‌داند، چون امام است دیگر، امامْ علم است؛ ولی نمی‌پسندد و می‌‌گوید: این شأن من نیست، کار من نیست، من باید زندگی خودم را که حاکم بر آنها هستم با ضعیف‌ترین افراد مردم تطبیق بدهم! یک نفر مسلمان در تحت حکومت من باشد، آن شخص گرسنه بخوابد و من سیر؛ من امام برای این جمعیّت نیستم! پیغمبر مرا امام کرده است که آن گرسنه باشد و من سیر؟! این نمی‌شود! آن نان خشک بخورد، و من نان و عسل؟! این نمی‌شود!

## فرازی از نامۀ امیرالمؤمنین به والی بصره در کیفیّت حکومت‌داری

 در نامه‌ای که برای عثمان بن حنیف می‌‌نویسد حضرت در آنجا می‌‌نویسد:

وَ لَو شِئتُ لَاهتَدَیتُ الطَّریقَ إلیٰ مُصَفّیٰ هذا العَسَلِ و لُبابِ هذا القَمحِ و نَسائِجِ هذا القَزِّ، وَ لکن هَیهاتَ أن یَغلِبَنی هَوایَ و یَقودَنی جَشَعی إلیٰ تَخَیُّرِ الأطعِمةِ! و لَعَلَّ بِالحِجازِ أو الیَمامةِ مَن لا طَمَعَ لَهُ فی القُرصِ و لا عَهدَ لَهُ بِالشِّبَعِ!

«اگر بخواهم من می‌‌توانم به آسانی راه پیدا بکنم به آن عسل مصفّا، به آن مغز بهترین گندم، و به این لباس‌های بافته‌شدۀ از ابریشم و حریر؛ ولکن هیهات از علی که هویٰ بر او غلبه کند و در تحت حکومت او، شاید در حجاز یا یمامه (امیرالمؤمنین در کوفه است، تا حجاز و یمامه چند فرسخ است؟! هزار فرسخ است)، شاید در آنجا کسی باشد که یک قرص نان گیرش نیاید و شکم را سیر نکند!»

أ وَ أبیتُ مِبطانًا و حَولی بُطونٌ غَرثیٰ و أکبادٌ حَرّیٰ؟![[14]](#footnote-14)

«من با شکم پُر بخوابم، و در اطراف من، ضعفا و گرسنگانی هستند که تشنه و گرسنه بخوابند؟!»

 نه اینکه امیرالمؤمنین چیز را تصنّعاً نمی‌خورد، اصلاً این امام دستش برای خوردن این چیزها دراز نمی‌شد، باز نمی‌شد! [اگر] یک سفرۀ رنگین هم می‌‌انداختند دستش به آن غذا نمی‌رفت! امام است دیگر! شما دیده‌اید یک بچّه‌ای در یک منزلی مریض است، مثلاً مشرف به موت است، حالا یک سفرۀ رنگینی برای مادرِ او می‌‌اندازند و از انواع غذاها در آن سفره می‌‌گذارند و به مادر می‌‌گویند: بسم اللَه، بیا بخور! مادر می‌‌تواند بخورد؟! هرچه به مادر اصرار کنند که بخور، مثل این است که دارند شلاّق می‌‌زنند و نیش می‌‌زنند! [می‌گوید:] من چه بخورم؟! اصلاً دهانش برای خوردن باز نمی‌شود و دستش به آن غذا دراز نمی‌شود.

## امیرالمؤمنین علیه السّلام پدر معنوی امّت

 امیرالمؤمنین پدر امّت است، نه پدر طبیعی و مادی، پدر معنوی و روحانی که هزار درجه بالاتر است؛ این مربّی امّت است، امیرالمؤمنین آدم شکم‌‌پرست نیست، آدم دنیاپرست نیست، آدم حکومت‌پرست نیست، آدم پول‌پرست نیست؛ آدم خداپرست است! غرائز، صفات، ملکات و راهش این است.

 ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾، یعنی: ای مسلمان‌ها صراط خودتان را بر صراط علی تطبیق کنید! صراطُ علیٍّ حقٌّ نُمسِکُه؛[[15]](#footnote-15) صراط، صراطِ حق است!

علیٌّ مع الحقّ و الحقُّ مع علیّ؛[[16]](#footnote-16)

علیٌّ مع القُرآن و القُرآنُ مع علیٌّ، و لَن یفتَرِقا حَتّیٰ یردا عَلَیّ الحَوض؛[[17]](#footnote-17)

«علی با قرآن است و قرآن هم با علی است؛ علی از قرآن جدا نمی‌شود، چون قرآن هم از علی جدا نمی‌شود، با هم هستند، [تا اینکه] کنار حوض کوثر پیش من بیایند.»

 این روایت را شیعه، در کتاب أمالی شیخ طوسی و در کتاب اهل‌تسنّن در کنز العُمّال ملاّ تقی حنفی نقل می‌‌کنند:

لَن یفتَرِقا حَتَّی یَرِدا علیَّ الحَوض.[[18]](#footnote-18)

 این صراط مستقیم است؛ اگر انسان خودش را با این صراط تطبیق بدهد، چقدر خوب است! حالا به هر اندازه‌ای که می‌‌تواند.

## تقدّم امام علیه السّلام در تمام جهات و مراتب، و تبعیّت بقیّۀ افراد از ایشان

 نگویید: ما صددرصد نمی‌توانیم! اولاً: چرا نمی‌توانیم؟! امام آمده است تا جلو بیفتد و مأموم دنبالش حرکت کند. اگر مأموم نتواند دنبال امام برود، در آن نقاطی که نتوانسته، او امامت نداشته؛ و الاّ اگر امام، مِن‌جمیع‌الجهات، امام انسان باشد، باید مأموم پا جای پای او بگذارد و برود!

 مگر سلمان از اهل‌بیت نشد؟! دنبال پیغمبر و امیرالمؤمنین حرکت کرد، عمّار یاسر رفت، محمّد بن ابی‌بکر رفت، قیس بن سعد بن عباده رفت، مالک اشتر رفت، میثم تمّار، آن مردی که صاحب بلایا و علم منایا و غرائب و عجائب و از اسرار امیرالمؤمنین آگاه بود. چرا اینها پایشان را گذاشتند و خوب رفتند؟! امیرالمؤمنین هم با اینها رفاقت می‌‌کرد، رفیق! می‌‌آمد درِ دکان میثم تمّار می‌‌نشست، دو ساعت، سه ساعت، می‌‌نشستند با همدیگر اختلاط می‌‌کردند؛ دکان تجارت و فرش‌های زربفت هم نبود! یک دکّه‌ای بود؛ میثمْ خرما فروش بود، دوتا از این دبّه‌های خرما می‌‌گذاشت و کنار مسجد کوفه مشغول فروختن می‌شد.[[19]](#footnote-19)

## پیغمبر مأمور جنگ بر تنزیل قرآن و امیرالمؤمنین مأمور جنگ بر تأویل آن

 امیرالمؤمنین علیه السّلام حقیقت قرآن بود، پیغمبر فرمود:

 ای علی من جنگ کردم با این مردم بر تنزیلِ قرآن (یعنی بر قبول کردن ظاهر قرآن)، تو جنگ می‌‌کنی بر تأویل و حقیقت قرآن.

 ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه، این مرد سنّی روایاتی را که از پیغمبر مفصّل نقل می‌کند، جای تردید و شبهه نیست که پیغمبر فرمودند:

 بعد از من علی جنگ می‌‌کند با سه طایفه: ناکثین، قاسطین، مارقین؛ اهل جمل، اهل نهروان و اهل صفّین!

 ابن‌ابی‌الحدید نقل می‌‌کند از کتاب صفّین، از ابوسعید خُدری، که ابوسعید می‌‌گوید:

خدمت پیغمبر اکرم بودیم، حضرت فرمودند:

«إنّ مِنکم مَن یُقاتِلُ علیٰ تَأویل القُرآن کما قاتَلتُ علیٰ تَنزیلِه.» ”از میان شما یک نفر است که از طرف پروردگار مأمور است با مردم جنگ کند برای پذیرش حقیقت قرآن، کما اینکه من مأمور شدم جنگ کنم برای پذیرش ظاهر قرآن!“

عمر گفت: «یا رسول‌اللَه منم آن شخص؟» حضرت گفتند: «نه!»

ابابکر گفت: «منم؟» حضرت گفتند: «نه! وَ لکن خاصِفُ النَّعل؛ آن کسی که دارد کفش مرا وصله می‌‌کند، پینه می‌‌کند.»

 حضرت یک لنگه کفششان بندش کنده شده بود، داده بودند به امیرالمؤمنین، امیرالمؤمنین نشسته بود آنجا داشت کفش را وصله می‌‌کرد.

 ابوسعید می‌‌گوید:

زود رفتم پیش علی که این بشارت را من به او بدهم. رفتم و گفتم: یا علی اَبشِر؛ بشارت باد! پیغمبر فرمود: «تو بعد از من وصیّ من هستی و همین‌طوری که من در تنزیل قرآن جنگ کردم، تو بر تأویل قرآن جنگ می‌‌کنی!»

علی نگاهی به من کرد، و لَم یَحفِلْ به؛ «اعتنایی نکرد!» کأنّه این مطلب را می‌‌دانست و برای او مطلب عادی بود، مطلبِ غریب نبود که اظهار [خوشحالی کند]![[20]](#footnote-20)

 باز ابن‌ابی‌الحدید از کتاب صفّین نقل می‌‌کند، از شخصی به نام ابوصادق، می‌‌گوید:

وقتی ابوایّوب انصاری، آن صحابۀ جلیل [رسول] پروردگار (همان کسی که پیغمبر در مدینه در منزل او وارد شدند)، آمد به عراق. طایفه اَزْد که از طرفداران عایشه و عثمان و اینها بودند، یک جَزری برای او به عنوان تحفه

فرستادند (یعنی یک ناقۀ شتری به عنوان هدیه)، (ابوصادق می‌گوید:) او را به وسیله من فرستادند. من بردم پیش ابوایّوب انصاری و از قول طایفه ازد گفتم: تو از اصحاب بزرگ پیغمبری و شرف ملاقات پیغمبر را داری، چه شده که مدام حرکت می‌‌کنی از مدینه، گاهی اوقات با اینها جنگ می‌‌کنی، گاهی اوقات با آنها؟!

ابوایّوب رو کرد به من گفت: «امّا جنگ‌هایی که من کردم، یکی در رکاب امیرالمؤمنین با عایشه و طلحه و زبیر بود، روی وصیّت پیغمبر که به ما امر کرد با ناکثین، آن کسانی که نقض بیعت علی می‌کنند، باید شما بجنگید!

جنگ دوّم این جنگی است که الآن آمدم در رکاب علی با معاویه جنگ کنم، چون او از قاسطین است و از افرادی است که از عدالت خارج شده و از سنّت خارج شده و رأی امام خود را باطل کرده و بر علیه او قیام به جنگ کرده؛ ما از طرف پیغمبر مأموریم با او جنگ کنیم!

و امّا جنگ سوّم با خوارج است و مارقین که متأسّفانه عمر من به آنجا وفا نمی‌دهد!»[[21]](#footnote-21)

 باز ابن‌ابی‌الحدید نقل می‌‌کند، می‌‌گوید:

روایات مستفیضه و کثیره داریم از طرق اهل‌تسنّن بر اینکه پیغمبر گفتند:

 «یا علی همین‌طوری که من مأمور شدم از طرف پروردگار با مردم جنگ کنم بر تنزیل قرآن، تو مأموری جنگ کنی با مردم بر پذیرش قرآن؛ یا علی بعد از تو مردم به فتنه می‌‌افتند، باید با آنها جنگ کنی تا این حقیقت قرآن و تأویل قرآن را بپذیرند!»

امیرالمؤمنین عرض می‌‌کند: «یا رسول‌اللَه می‌‌توانید آن فتنه‌ای که مردم بعد از آن مبتلا می‌‌شوند، برای من بیان کنی؟»

پیغمبر می‌‌فرماید: «قومی هستند که آنها اقرار می‌‌آورند به شهادت پروردگار و به رسالت من، ولی مخالفت سنّت می‌‌کنند، یعنی از اوامر من سر می‌‌پیچند!»

امیرالمؤمنین عرض می‌‌کند: «یا رسول‌اللَه، آنها که اقرار به شهادتین می‌آورند

کما اینکه خود من اقرار به شهادت دارم، آیا من با آنها باید جنگ کنم؟»

حضرت فرمود: «بلی؛ لِأَنَّهم یُخالِفون الأمر و یُحدِثون البِدَعَ و الأحداث؛ با امر، مخالفت می‌‌کنند و در دین بدعت می‌‌گذارند و ایجاد حدث می‌‌کنند.»

امیرالمؤمنین عرض می‌‌کند: «یا رسول‌اللَه، شما به من وعده دادی که به مرحلۀ شهادت می‌‌رسی، خون تو در راه شهادت ریخته می‌‌شود، از خدا تقاضا کنید عجله کند و الآن در رکاب شما در یکی از جنگ‌ها من شهید بشوم!»

حضرت رسول فرمود: «فَمَن یُقاتِلُ النّاکثینَ وَ القاسِطینَ وَ المارِقین؟! اگر تو کشته بشوی، چه کسی با قاسطین و مارقین و ناکثین، با اصحاب جمل و صفّین و نهروان، جنگ می‌کند؟! ولکن علی بشارت باد تو را بر اینکه تو هم به مرحلۀ شهادت خواهی رسید: فَوَاللَه لَیُخضَبُ هذه من هذه؛‌ قسم به‌خدا همین محاسنت از خون سرت آغشته می‌‌شود! یاعلیُّ کیفَ صَبرُک فی هذه المواطن؛ در این مواطن شدید صبرت چگونه است؟!»

امیرالمؤمنین عرض می‌‌کند: «یا رَسولَ‌اللَه لیس هذا موطِنُ صَبرٍ، هذا مَوطِنُ شُکر؛ اینجا موطن صبر نیست، اینجا موطن شکر است! در آن‌وقتی که من شهید می‌‌شوم در راه خدا باید شکر خدا را بجا بیاورم! ناراحتی نیست بر من که آنجا موطن صبر من باشد!»

بعد، امیرالمؤمنین عرض می‌‌کند: «یا رسولَ‌اللَه، برای من بیان می‌‌کنی کیفیّت بدعت‌هایی که آنها در دین می‌‌گذارند؟»

حضرت فرمودند: «آنها ظاهر قرآن را می‌‌گیرند و می‌‌گویند: ما تابع قرآنیم، ولی عمل به قرآن نمی‌کنند، مخالفت با حقایق قرآن می‌‌کنند، شراب می‌‌خورند به اسم نبیذ، ربا می‌‌خورند به اسم بیع و خرید و فروش، و رشوه را حلال می‌‌دانند به اسم تحیّت، و بر رقاب مسلمان‌ها حکومت می‌‌کنند و خودشان را خلیفۀ عدل می‌‌دانند! این فتنه‌ای است که بعد از من پیدا می‌‌شود.»

امیرالمؤمنین عرض می‌‌کند: «یا رسولَ‌اللَه أُقاتِلُهُم علَی الفِتنَةِ أم أُقاتِلُهُم علَی الرَّدَّة؛ ”من جنگی که با آنها می‌‌کنم براساس رَدّه جنگ کنم (که افرادی هستند از اسلام برگشتند و من با کفّار دارم جنگ می‌‌کنم)؟“» که این یک حکمی دارد؛ جنگ با کفّار، کشتن کفّار است و گرفتن اسیر است و هنگامی که بر اموال آنها غلبه پیدا می‌‌کنند، اموال آنها را به عنوان غارت بردن است. امّا اگر با مسلمان برای سرکوبی جنگ شود، از آنها اسیر نمی‌توانند بگیرند و اموال آنها را نمی‌توانند ببرند؛ و لذا در جنگ جمل هم امیر‌المؤمنین علیه السّلام دستور نداد به لشکریان خود که از آنها اسیر بگیرند یا اموال آنها را به غارت ببرند، هرچه آنها آمدند گفتند، امیرالمؤمنین اجازه نداد.

حضرت رسول فرمودند: «یا علیُّ، علَی الفِتنة؛ ”براساس ردّه جنگ نمی‌کنی، براساس فتنه جنگ می‌‌کنی!“

 یا علی، این فتنه باقی خواهد بود و مردم در همین عِمَه (یعنی تاریکی ممتد) فرو می‌‌روند تا زمانی‌که خداوند علیّ ‌أعلیٰ زمین را از نور عدلِ قائم ما پر کند.»

امیرالمؤمنین عرض می‌‌کند: «یا رسول‌اللَه، آن شخصی که زمین را پر از عدل می‌‌کند، از ماست یا از غیر ماست؟»

پیغمبر فرمودند: «از ماست؛ بِنا فتَحَ اللَه و بِنا یَختِم و بنا نَوَّرَ اللَه ظُلُماتِ الأرضِ بعدَ الشِّرک و بنا نَوَّرَ اللَه ظُلُماتِ الأرضِ بعدَ العَمَة.»[[22]](#footnote-22)

 ... [آن افراد]، صراط حقّ و صراط مستقیم را که باید رعایت کنند، رعایت نکردند، دنبال اهواء و افکار خود رفتند؛ ﴿وَإِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ عَنِ ٱلصِّرَٰطِ لَنَٰكِبُونَ﴾؛[[23]](#footnote-23) از صراط دور افتادند، نتیجۀ این اعمال در روز قیامت ظهور پیدا می‌‌کند.

 خدا إن‌شاءاللَه چشم بصیرت بدهد و ما را از آن افراد قرار ندهد، از این افراد قرار بدهد که از سنّت امیرالمؤمنین پیروی کنیم و دنبال آن حضرت هم برویم و به قیامت [برویم] و تماشا کنیم ببینیم واقعاً در قیامت چه مناظری به چشم می‌‌خورد، از اثر عکس‌ العمل‌های اعمالی که مردم در دنیا انجام داده‌اند.

## مخفی بودن قبر امیرالمؤمنین علیه السّلام به دستور خود حضرت

 قبر امیرالمؤمنین را هم مخفی کردند؛ خود آن حضرت سفارش کرده بود که قبر مرا انباشته ‌‌کنید و بپوشانید و به کسی اطّلاع ندهید.[[24]](#footnote-24) قبل از اینکه صبح بدمد، حضرت امام حسن و امام حسین با افرادی که برای تشییع حرکت کرده بودند، به کوفه برگشتند. قبر مخفی بود؛ امّا ولایت است دیگر، بالأخره باید خودش را نشان بدهد، در قلوب کفّار نشان بدهد، در قلوب مسلمان‌ها نشان بدهد.

## تأثیر شهادت امیرالمؤمنین علیه السّلام در کائنات

 سلیمان‌ از یک مرد شامی پرسید:

شما در شام بودید وقتی علی در کوفه ضربت خورد، شما چگونه در شام خبر پیدا کردید؟ گفتند: «هر سنگی را از زمین بر‌‌داشتیم دیدیم زیرش خون تازه است، گفتیم باید علی را کشته باشند!»[[25]](#footnote-25)

 روایات عدیده داریم وقتی امیرالمؤمنین را کشتند هر سنگی را از زمین بر‌‌داشتند تا سه روز، زیرش خون تازه بود![[26]](#footnote-26)

## عقاب دنیوی قاتل امیرالمؤمنین

 می‌‌گویند یک راهبی نشسته بود در بیت‌‌اللَه‌ الحرام و اسلام آورده بود، راوی حدیث می‌‌گوید:

من شنیدم، تعّجب کردم، رفتم جلو دیدم که مقابل مقام حضرت ابراهیم نشسته، یک مرد قوی‌هیکلِ چهارشانه که ریش‌های سفیدی دارد و جبّه‌ای از خز پوشیده و یک قِلنسوه و کلاهی هم از خز سرش گذاشته و یک راهب نصاریٰ است که اسلام آورده است. پهلوی او نشستم. برای مردم علّت اسلام آوردنش را بیان می‌‌کرد، من هم می‌‌شنیدم. ‌‌گفت: «من راهبم، یعنی تارک دنیا هستم و در کنار دریا جا داشتم، دیری داشتم مشغول عبادت. یک روز دیدم یکی از این عقاب‌های خیلی بزرگ (که در لسان عربی به او نَسر می‌‌گویند، به اندازۀ دو برابر انسان بزرگی‌اش است) آمد روی یک تخته سنگی کنار آن جزیره نشست و از دهان خود یک ربعِ انسان را بیرون آورد و قِی کرد. پرواز کرد رفت و بعد از مدّتی دومرتبه آمد و از دهان خود ربعِ انسان [قی کرد]، باز پرواز کرد رفت دوباره آمد و یک ربع دیگر از دهان خود قِی کرد. باز پرواز کرد رفت، و مرتبۀ چهارم که آمد، آن ربع دیگر را از دهان خود بیرون انداخت. این چهار تا ربع با هم یکی شد و یک انسان شد و ایستاد. (البتّه شاید این راهب در عالم معنا دیده بود! چون راهب‌ها یک قدری صفای نفس دارند و مکاشفاتی برای آنها می‌‌شود.) باز این مرغ یک منقار زد بر سرِ این انسان، یک ربع از او را جدا کرد و بلعید و رفت؛ دومرتبه آمد یک منقار دیگر زد یک ربع دیگر را بلعید و رفت؛ باز برگشت یک منقار زد یک ربع دیگر را بلعید؛ مرتبۀ چهارم، آن یک ربع آخر را هم بلعید و رفت. دیگر کسی نبود. و من با خود گفتم: عجب! کاش من می‌‌پرسیدم از این مرد که تو که هستی و جریانت چیست که خدا تو را به این عذاب مبدّل کرده، بدن تو را چهار قسمت کرده و طعمه این نسر و عقاب و در چهار مرتبه تو را قِی کرد تا به‌طوری‌که به‌صورت انسان مستوی درآمدی باز تو را قطعه قطعه کرد و برد؟!

دیدم باز عقاب آمد روی همان سنگ نشست، ربع از انسان را قِی کرد. من فوراً از دیر پایین آمدم، رفتم کنار آن تخته سنگ ایستادم تا اینکه جریان را از نزدیک ببینم و سؤال کنم. عقاب رفت، باز بعد از چند فاصله‌ای آمد و دومرتبه یک ربع دیگر؛ باز رفت، یک ربع دیگر؛ مرتبۀ چهارم آمد، ربع چهارم؛ انسان ایستاد.

قبل از اینکه عقاب او را برباید، گفتم: بگو ببینم تو که هستی که خدا تو را

به این عذاب معذّب کرده است؟!

گفت: «من تا روز قیامت عذاب دنیایی‌ام این است، باید تکه‌تکه بشوم، عقاب مدام مرا اینجا می‌‌گذارد، مدام مرا در شکم خود می‌‌گیرد، می‌‌برد در ناحیه‌ای دیگر می‌‌گذارد، آنجا که تمام شدم باز مرا قطعه‌قطعه می‌‌کند می‌‌آورد اینجا، اینجا که تمام شدم قطعه‌قطعه می‌‌کند می‌‌گذارد آنجا!»

گفتم: تو که هستی؟ جواب مرا نداد. گفتم: به حقّ آن خالقی که تو را خلق کرده، که هستی؟ گفت: «من ابن‌ملجم مرادی هستم!»

گفتم: چرا به این عذاب معذّب شدی؟! من هیچ در میان اُمم سالفه و در میان اُممی که برای پیغمبران گذشته بودند و در کتاب‌های خود چنین عذابی را ندیدم که تا روز قیامت معذّب به این عذاب باشی!

گفت: «من علی‌بن أبی‌طالب را کشتم!» همین‌که این جمله را گفت، باز عقاب آمد یک منقار بر سر او زد و ربع را کند و رفت.

من به دیر برگشتم و تفحّص می‌‌کردم که علی بن أبی‌طالب کیست؟ گفتند: علی‌ بن ابی‌طالب وصیّ پیغمبر آخرالزّمان است که در همان چند روزه به دست ابن‌ملجم مرادی کشته شده است. من همان‌جا اسلام آوردم و دست از دیر برداشتم و رهبانیّت را پشت سر انداختم، آمدم در مکّه مقیم شدم. دیگر جای من اینجاست و من از مسلمان‌ها هستم.

 این روایت در کتب معتبره ذکر شده است، مانند کتاب خرائج و جرائح که از کتاب‌های بسیار نفیس و معتبر است و هم‌چنین در کتب معتبرۀ دیگر.[[27]](#footnote-27)

## نماز خواندن شهیدان به همراه امام حسن علیه السّلام بر جنازۀ امیرالمؤمنین علیه السّلام

 [رومی‌ها] جماعتی از مسلمان‌ها را اسیر کرده بودند و بردند پیش [سلطان روم و گفتند]: اینها را ببندید و به کیش ما دربیاورید. [سلطان روم] دستور داد پاتیل‌های بزرگ را کار گذاشتند، روغن زیت داغ کرد و اینها را زنده‌زنده می‌‌انداخت در آن روغن، همه را کشت، یک نفر را باقی گذاشت که او بیاید و به مسلمان‌ها خبر بدهد که سلطان روم با اُسرای مسلمان‌ها چه‌کار کرده است! او می‌‌گفت:

من در میان بیابان می‌‌آمدم، نزدیک طلوع صبح بود، شب بود و هنوز صبح نشده بود، دیدم صدای سمّ اسب می‌‌آید، متوّجه شدم و دیدم که تمام این اسب سوارهایی که دارند می‌‌آیند همان یاران من هستند که سلطان روم آنها را شهید کرده و به این‌قِسم آنها را در دیگ‌ها آتش زده است؛ با صورت‌های بشّاش همه سوار اسب‌های سفید! گفتم: کجا بودید رفقای من؟! گفتند که: «ما در میان قبرهای خود خوابیده بودیم، جای ما بسیار بسیار خوب بود؛ یک‌مرتبه دیدیم که منادی بین آسمان و زمین ندا کرد که: علی بن ابی‌طالب را کشتند، هر شهیدی روی زمین، چه در خشکی شهادت پیدا کرده، چه در دریا و آب، برخیزد و برود و با او نماز بخواند! ما از میان قبرهای خود برخاستیم و رفتیم به امام حسن اقتدا کردیم و بر جنازۀ امیرالمؤمنین نماز خواندیم، حالا مأموریم برویم در خوابگاه‌های خود![[28]](#footnote-28)

 اینها یک حساب‌هایی هست ها!

## آشکار شدن موضع قبر امیرالمؤمنین علیه السّلام در زمان هارون‌الرّشید

 قبر امیرالمؤمنین مخفی بود و کسی خبر نداشت، انسان‌ها خبر نداشتند؛ سالیانی همین‌طور گذشت و هیچ‌کس خبر نداشت. هارون‌الرّشید با سگ‌های شکاری و بازهای شکاری برای صید در بیرون کوفه آمده بود. مقداری از گلّۀ آهوان را دید و سگ‌ها را عقب آنها فرستاد و بازها را هم به دنبال آنها و خودش هم با لشکریانش که برای صید آمده بودند، در اطراف این زمین نجف با اسب حرکت می‌‌کردند که از این آهوها صید کنند. در روایت دارد که مقداری بیش از یک ساعت در این بیابان سگ‌ها و بازها دنبال آهوها کردند و آهوها خسته شدند، ولی نتوانستند آنها را بگیرند. وقتی آهوها خسته شدند، همۀ آهوها روی یک تل هجوم کردند، همه آمدند بالای یک تل. سگ‌ها که آمدند از تل بالا بروند تا آهوها را بگیرند، نتوانستند و کنار افتادند! بازها که آمدند بالای تل بروند، نتوانستند و کنار افتادند! آهوها مدّتی روی تل ماندند. هارون هم دارد آن کنار تماشا می‌‌کند. بعد دید آهوها کم‌کم متفرّق شدند و از تل پایین آمدند، تا از تل پایین آمدند، این سگ‌هایی که افتاده بودند، برخاستند و به دنبال آهوها رفتند و بازها هم به دنبال آهوها رفتند؛ آهوها دومرتبه فرار کردند به سمت تل، سگ‌ها نتوانستند بالا بروند و افتادند، بازها هم افتادند!

 هارون گفت: « باید این قضیّۀ عجیبی باشد، صبر کنید تا سرّش بر ما منکشف بشود!»

 آهوها مدّتی ایستادند، بعد دوباره کم‌کم از بالای تل متفرّق شدند، همین‌که از تل پایین آمدند، سگ‌هایی که افتاده بودند، برخاستند و به‌دنبالشان رفتند، بازها به دنبال آنها رفتند، دوباره آهوها پناهندۀ به تل شدند!

 هارون به همراهانش گفت: «حتماً در اینجا یک سرّی است، ما از اینجا نمی‌رویم تا آن سرّ بر ما روشن بشود! کیست که برود از اطراف و اکناف اینجا شخصی که اهل اینجا باشد بیاورد و ما داستان این تل را از او بپرسیم؟!»

 رفتند یک پیرمردی از بنی‌اسد را آوردند و ‌گفتند: «این می‌‌داند!» آمد پیش هارون و گفت: «به من امان می‌‌دهی، من این را برای تو بیان کنم؟!» گفت: «بله، تو در امانی!»

 ‌گفت: « اینجا قبر علی بن ابی‌طالب است و آهوان پناهنده به علی بن ابی‌طالب شده‌اند؛ نه سگ‌ها می‌‌توانند حرکت کنند و نه بازها!»

 هارون وضو گرفت و آمد خودش دو رکعت نماز خواند و گفت: «بایستی که این قبر اثرش ظاهر بشود؛ کیست که بیاید در روی این تل، جای این قبر را معیّن کند؟!»

 حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام آمدند و نقطۀ قبر را مشخّص کردند؛[[29]](#footnote-29) از آن وقت دیگر قبر بر همه ظاهر و لائح شد. کم‌کم ساختند و قبّه‌ای ساختند و ضریحی ساختند و تا مدّت‌ها یک قبر مختصری بود و بعد دیگر صحن را بزرگ کردند و بعد دیگر بازاری و شهر نجفی و به این صورت درآمد.

 حالا خلاصه، ولایت امیرالمؤمنین در دل حیوانات کار می‌‌کند! ولایت در سنگ کار می‌‌کند، سنگ زیرش خون تازه پیدا می‌‌شود؛[[30]](#footnote-30) ولایت در دل حیوان کار می‌‌کند، ‌آهوها متوجّه قبر حضرت می‌‌شوند و سگ‌ها نمی‌توانند بروند، بازها نمی‌توانند بروند؛ ولایت ندایش به آن افرادی که در میان قبر خوابیده‌اند زده می‌‌شود: «برخیزید!» زنده می‌‌شوند و برمی‌‌خیزند و با امیرالمؤمنین نماز می‌‌خوانند و برمی‌‌گردند. اینها همه آثار ولایت است که به آن افرادی که دل‌هایشان پاک است تا این‌ قِسم اثر می‌‌گذارد؛ امّا نه بر آن افرادی که تاریک‌اند، ﴿ظُلُمَٰتُۢ بَعۡضُهَا فَوۡقَ بَعۡضٍ إِذَآ أَخۡرَجَ يَدَهُۥ لَمۡ يَكَدۡ يَرَىٰهَا﴾.[[31]](#footnote-31) عجیب است!

## آمدن حضرت خضر نبی به منزل امیرالمؤمنین علیه السّلام برای تسلیت

 امروز حضرت امام حسن و امام حسین و برادران آن حضرت در کوفه نشستند، از اطراف و اکناف برای دیدن آن حضرت می‌‌آیند، برای تسلیت می‌‌آیند، زن‌ها إقامۀ ماتم کردند، زن‌های کوفه برای دیدن حضرت زینب، حضرت امّ‌کلثوم و دختران حضرت می‌آیند. امام مسلمین است، والی ولایت عالم امکان از دار دنیا رفته است؛ شوخی نیست!

 حضرت خضر آمد؛ روز بیست و یکم دیدند پیرمردی دارد می‌‌آید، از راه دور آمد و مقابل خانۀ امیرالمؤمنین ایستاد و خطبۀ مفصّلی خواند: «السّلامُ علیک یا أمیرَالمؤمنین! أشهدُ أنّکَ أوَّلُ القوم إسلامًا و أقدَمِهم إیمانًا و أحوَطِهِم بِدینِ اللَه!» خیلی مفصّل؛ و یک‌مرتبه غائب شد.

 از حضرت امام حسن سؤال کردند: «این پیرمرد که بود؟» حضرت فرمود: «خضر؛ خضر پیغمبر آمده بود برای تسلیت ما.»[[32]](#footnote-32)

## آتش زدن خیام حرم سیّدالشهدا علیه السّلام و حالات حضرت زینب سلام اللَه علیها

 امّا از آن‌طرف در قلب آن منافقین جز اینکه کینه و بخل و عداوت زیاد بشود، هیچ نیست. سیّدالشّهدا علیه السّلام را کشتند. زینب و سُکَینه و فاطمه و رقیّه، دختران آن حضرت بودند، زینب خواهرش بود، حضرت سجّاد پسرش بود. این قوم حرکت کردند و برای تسلیت، آتش به خیام حرم زدند! حضرت سجّاد، بیمار در میان خیمه افتاده است. راوی حدیث می‌‌گوید:

دیدم یک زن بلندبالایی که آتش به گوشۀ لباسش گرفته بود، خیلی مضطرب و پریشان است و مدام می‌‌آمد در میان خیمه و هراسان بیرون می‌‌آمد، می‌‌آمد داخل خیمه و بیرون می‌‌آمد! من گفتم: آخر تو چرا فرار نمی‌کنی؟! همه فرار کردند، همه سر به بیابان گذاشتند! گفت: «ای مرد! آخر من کجا فرار کنم؟! من در میان این خیمه یک بیمار دارم!»[[33]](#footnote-33)

 و سَیعلمُ الّذین ظلَمُوا آلَ محمّدٍ أیَّ مُنقلبٍ یَنقَلِبُون؛ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾![[34]](#footnote-34)

1. لازم به ذکر است که مع‌الاسف ابتدای صوت این جلسه موجود نبود. (محقّق) [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره فاتحه (١) آیه ٦. [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره هود (١١) آیه ١١٨. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره فاتحه (١) آیه ٦. [↑](#footnote-ref-4)
5. روضة الشّهداء، ص ٢٣٩. [↑](#footnote-ref-5)
6. البدایة و النّهایة، ج ‌١٠، ص ٢٢٠:

«و ذکَرَ ابن‌ُجَریر و غیرُه: ” أنّه کان فی دار الرّشید من الجَواری و الحَظایا و خَدَمِهنّ و خَدَمِ زوجتِه و أخَواته أربعةُ آلافٍ جاریَة، و أنّهُنّ حَضَرنَ یومًا بین یدَیه فغَنَّتهُ المُطرِباتُ منهنّ، فطَرَب جدًّا؛ و أمَرَ بمالٍ فنَثَرَ علیهنّ. و کان مبلَغُ ما حصل لکلِّ واحدةٍ منهنّ ثلاثةُ آلافِ درهمٍ فی ذلک الیوم.“رواه ابن‌عساکر أیضا.»

ترجمه: «ابن‌جریر (طبری) و غیر او ذکر کرده‌اند که: ”در قصر هارون چهار هزار کنیز که برای خودش و همسرش و خواهرانش بود، وجود داشت. و روزی همۀ آنها مقابل هارون حاضر شدند و خوانندگان آنها آوازه‌خوانی کردند و هارون خیلی به وجد آمد. اموال زیادی نثار آنها کرد، طوری‌که به هر نفر از آنها سه هزار درهم رسید!“ ابن‌عساکر هم این مطلب را نقل کرده است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-6)
7. لغت‌نامه دهخدا، واریز کردن: [ک َ دَ] (مص مرکب) منهدم شدن . ریختن قسمتی از بنا در چاه و یا قنات و بنا و نظایر آن [↑](#footnote-ref-7)
8. تفسیر الصّافی، ج‌ ١، ص ٨٥. [↑](#footnote-ref-8)
9. امام شناسی، ج ١، ص ٩٠، به نقل از الغدیر، ج ٢، ص ٢٨٧. [↑](#footnote-ref-9)
10. تاریخ الطبری، ج ٢، ص ٥٧، از سلمه از ابن‌اسحاق روایت می‌کند:

«قال: ”کانَ أوّلُ ذَکَرٍ آمنَ برسولِ الله صلّی الله علیه و آله و صلّیٰ معَه، و صدّقه بما جاءَه مِن عند الله علیُّ بنُ أبی‌طالب ـ و هوَ یومئذٍ ابنُ‌عَشرِ سِنین ـ و کان ممّا أنعم اللهُ به علیٰ علیِّ بن أبی‌طالب انّه کان فی حِجرِ رَسولِ اللهِ صلّی الله علیه [و آله] و سلَّم قبلَ الإسلام.“» [↑](#footnote-ref-10)
11. مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ١‌، ص ٥٦. [↑](#footnote-ref-11)
12. رجوع شود به ص ١٠٢ و ١٨٤. [↑](#footnote-ref-12)
13. معاد شناسی، ج ١، ص ١٢٠، به نقل از مصباح الفلاح، طبع سنگی، ص ٣٠. ترجمه:

«راه بهشت، مشحون و مملوّ است از ناگواری‌ها!» [↑](#footnote-ref-13)
14. تحف العقول، ص ٣٩٠؛ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ٤١٧. [↑](#footnote-ref-14)
15. معاد شناسی، ج ‌٨، ص ١١١:

«مرحوم محدّث قمّی گفته است:

تمام حروف مقطّعه از اوایل سوره‌های قرآن را جمع کرده‌اند و مکرّرات از آن را حذف کرده‌اند و بقیّه را که با هم ترکیب نموده‌اند، چنین در آمده است: ”عَلیٌّ، صِراطُ حَقٍّ نُمسِکُهُ“؛ علی، راه حقّ است که ما او را اتّخاذ می‌کنیم و می‌گیریم!

و یا چنین درآمده است: ”صِراطُ عَلیٍّ حَقٌّ نُمسِکُهُ؛ راه علی حقّ است که ما آن را می‌گیریم و اتّخاذ می‌کنیم!“»\*

\* مستدرک سفینه البحار، ج ‌٦، ص ٢٦٧. [↑](#footnote-ref-15)
16. تاریخ بغداد، ج ١٤ص ٣٢٢؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ٤٢، ص ٤٤٩؛ الإمامة و السیاسة، ج ‌١، ص ٩٨. امام شناسی، ج ‌١، ص ٢٢٢:

«سیّد هاشم بحرانی\* پانزده روایت از طریق عامّه و یازده روایت از طریق خاصّه روایت می‌کند مبنی بر آنکه: ”علی با حق است، و حق با علی است!“؛ و بر آنکه حضرت فرمودند: ”خدایا حق را با علی قرار ده هرجا که علی قرار دارد!“ و بر: ”لزوم متابعت و پیروی از طریقۀ آن حضرت.“»

\* غایة المرام، ص ٥٣٩. [↑](#footnote-ref-16)
17. المستدرک، ج ٣، ص ١٢٤؛ الجامع الصغیر، سیوطی، ج ٢، ص ١٧٧؛ المناقب، خوارزمی، ص ١٧٧؛ و بسیاری از مصادر دیگر. [↑](#footnote-ref-17)
18. الأمالی، شیخ طوسی، ص ٤٦٠، کنز العمال، ج ١١ ص ٦٠٤؛ المستدرک، ج ٣، ص ١٢٤؛ الجامع الصغیر، سیوطی، ج ٢، ص ١٧٧؛ المناقب، خوارزمی، ص ١٧٧؛ و بسیاری از مصادر دیگر با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-18)
19. الرّوضة فی فضائل أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب علیهما السّلام، ابن‌شاذان قمّی، ص ٤١:

«کان مولانا أمیرُ‌المؤمنینَ علیُّ بنُ أبِی‌طالِبٍ علیه السّلام یَخرُج مِنَ الجامِعِ بِالکوفةِ، فَیَجلِسُ عندَ میثمٍ التَمّارِ ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ فیُحادِثُه‌.»

ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السّلام وقتی از مسجد کوفه برمی‌گشتند، کنار میثم می‌نشستند و با او صحبت می‌کردند.» (محقّق)

مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ‌٢، ص ٣٢٩:

«و أنفَذَ امیرُ‌المؤمنینَ علیه السّلام میثمَ التَمّارَ فِی أمرٍ فَوَقَفَ عَلیٰ بابِ دُکّانِهِ، فَأتیٰ رَجُلٌ یَشتَری التَّمرَ فَأمَرَهُ بِوَضعِ الدِّرهمِ و رَفعِ التَّمرِ. فلمّا انصَرَفَ میثمٌ وَجَدَ الدِّرهمَ بَهرَجًا، فقالَ فی ذلک؛ فقالَ علیه السّلام: ”فإذًا یَکونُ التَّمرُ مُرًّا.“ فإذا هُوَ بِالمُشتَرِی رَجَعَ و قالَ: ”هَذا التَّمرُ مُرّ!“»

ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السّلام میثم را دنبال کاری فرستادند و خود در مغازۀ میثم مشغول خرما فروشی شدند. مردی برای خرید خرما آمد، حضرت فرمودند: ”درهم‌ها را بگذار و خرما بردار!“ وقتی میثم برگشت، دید درهم‌ها معیوب و خراب است و علّت را از حضرت پرسید؛ حضرت فرمودند: ”حال که چنین کاری کرده، پس حتماً خرمای او هم تلخ است.“ در همین حال مرد برگشت و گفت: ”خرماها تلخ است!“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-19)
20. الکافی، ج ٥، ص ١٢؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ‌٣، ص ٢٠٧، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-20)
21. شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ‌٣، ص ٢٠٧. [↑](#footnote-ref-21)
22. شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ‌٩، ص ٢٠٦. [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره مؤمنون (٢٣) آیه ٧٤. [↑](#footnote-ref-23)
24. بحار الأنوار، ج ‌٤٢، ص ٢٩٢. [↑](#footnote-ref-24)
25. المستدرک، حاکم، ج ٣، ص ١١٣و ١٤٤؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ٤٢، ص ٥٦٧؛ مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ‌٢، ص ٣٤٦. [↑](#footnote-ref-25)
26. خصائص الکبریٰ، سیوطی، ج ٢، ص ١٩٠؛ المستدرک، حاکم، ج ٣، ص ١١٣ و ١٤٤؛ دلائل النبوّة، ج ٦، ص ٤٤١؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ٤٢، ص ٥٦٧؛ مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج‌ ٢، ص ٣٤٦:

«قالَ ابنُ‌عَبّاسٍ: ”لَقَد قُتِلَ أمیرُالمؤمنینَ عَلَی الأرضِ بِالکُوفَةِ، فَأمطَرَتِ السَّماءُ ثَلاثَةَ أیّامٍ دَمًا.“

أبوحَمزَةَ عَنِ الصّادِقِ علیه السّلام؛ و قَد رَویٰ أیضًا عَن سَعیدِ بنِ المُسَیَّبِ أنَّهُ: ”لَمّا قُبِضَ أمِیرُالمُؤمِنِینَ، لَم یُرفَع مِن وَجهِ الأرضِ حَجَرٌ إلّا وُجِدَ تَحتَهُ دَمٌ عَبیطٌ.“» [↑](#footnote-ref-26)
27. الخرائج و الجرائح، ج ‌١، ص ٢١٦؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ‌١، ص ٤٣٤. [↑](#footnote-ref-27)
28. مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ‌٢، ص ٣٤٧. [↑](#footnote-ref-28)
29. الخرائج و الجرائح، ج ‌١، ص ٢٣٤. [↑](#footnote-ref-29)
30. الخصائص الکبری، سیوطی، ج ٢، ص ١٩٠؛ المستدرک، حاکم، ج ٣، ص ١١٣و ١٤٤. دلائل النّبوة، ج ‌٦، ص ٤٤١. [↑](#footnote-ref-30)
31. سوره نور (٢٤) آیه ٤٠. [↑](#footnote-ref-31)
32. الکافی، ج ‌١، ص ٤٥٤. [↑](#footnote-ref-32)
33. معالِی السّبطین، ص ٥٠٦:

«قال بعضُ من شَهِدَ ذلک: ”رأیتُ امرأةً جلیلةً واقفةً بباب الخَیمَةِ و النّارُ تَشتَعِلُ من جَوانِبِها، و هی تارةً تنظُرُ یمنةً و یسرةً و تارةً أخریٰ تنظُرُ إلَی السّماء و تصفَقُ بیدیها و تارةً تدخُلُ فی تلک الخیمةِ و تخرُجُ. فأسرَعتُ إلیها و قلتُ: یا هذی! ما وُقوفُکِ هاهنا و النّارُ تَشتَعِلُ من جَوانِبِک؟! و هؤلاء النِّسوَةِ قد فَرَرنَ و تَفَرَّقنَ، و لِمَ لم تَلحَقی بِهِنّ و ما شأنُکِ؟! فَبَکَت و قالت:

یا شیخُ! إنّ لنا عَلیلًا فی الخَیمةِ، و هو لا یَتَمَکَّنُ من الجُلوسِ والنُّهوضِ، فکیف أُفارِقُه و قد أحاطَتْ النّارُ به؟!“» [↑](#footnote-ref-33)
34. سوره بقره (٢) آیه ١٥٦. [↑](#footnote-ref-34)